

وجوب معالجه و درمان بیماری خطرناک

بحث در وجوب معالجه و درمان بود که خود دارای دو جهت است یکی وجوب معالجه بیماری خطرناک بر خود بیمار و دیگری وجوب معالجه بیماری که مضطر است بر پزشک یا هر کسی قدرت دارد.

دلیل وجوب درمان بر خود بیمار، ادله حرمت القای نفس در هلاکت و وجوب حفظ نفس است و دلیل وجوب درمان بر پزشک، ادله وجوب اغاثه و دادرسی مضطر است. گفتیم وجوب دادرسی مضطر، با قطع نظر از تعهد و التزام و قراردادی که پزشک با بیمارستان یا درمانگاه یا دولت یا بیمار و ... دارد، تکلیف الزامی در شریعت است. یعنی حتی اگر پزشک تعهد و قراردادی هم نداشته باشد مثل اینکه بیمار به مطب شخصی پزشک مراجعه کرده است، اگر بیمار مضطر و ناچار باشد معالجه بر پزشک واجب است و البته قبلاً هم گفتیم این یک وجوب کفایی است و در صورتی که افراد دیگری که بیمار را درمان کنند وجود دارند، بر این پزشک وجوب عینی ندارد به این معنا که اگر کسی دیگر متصدی علاج و دادرسی آن مضطر بشود، موضوع منتفی می‌شود.

البته این تکلیف (وجوب معالجه بیمار) در جایی است که تصدی علاج خطر جدی و خطرناک یا آنچه موجب صدق عنوان حرج باشد برای خود پزشک نداشته باشد و قبلاً هم گفتیم این مورد از موارد تراحم بین وجوب حفظ نفس و وجوب معالجه و اغاثه مضطر نیست بلکه دلیل وجوب معالجه و اغاثه مضطر از شمول این مورد قاصر است چرا که دلیل نفی حرج بر ادله تکالیف حاکم است. مقتضای ادله نفی حرج این است که معالجه بیماری که تصدی آن موجب حرج برای خود پزشک است، واجب نیست. هر تکلیفی (چه وجوب و چه حرمت) اگر مستلزم حرج برای مکلف باشد، از مکلف ساقط است و همه تکالیف محدود به عدم استلزام حرج‌اند و حتی شاید تکلیف در این موارد برای مکلف ملاک هم نداشته باشد (در حالی که در موارد تراحم هر دو تکلیف ملاک دارند و فقط مکلف قدرت بر استیفای هر دو ندارد). این موارد در حقیقت تراحم در ملاک در مرحله جعل است نه تراحم در مرحله امتثال و عدم قدرت

مكلف بر جمع بين دو تكليف در مقام امتثال. و در اصول محقق شده است كه تزامم در مقام جعل، در اختيار شارع است و شارع اهميت هر کدام را تشخيص بدهد مطابق همان حكم جعل مي‌كند و فرض اين است كه شارع در موارد حرج، تكليف جعل نكرده است يعني ملاك نفى حرج اقوى از ملاك ساير تكاليف است و در موارد حرج شارع اصلا تكليف و جعل ندارد و اصلا ترتيب در اينجا قابل تصور نيست اما تزامم در مقام امتثال، در اختيار مكلف است و بر اساس اهميت و ... بايد يكي را انتخاب كند و ترتيب در آن هم قابل تصور است.

در موارد تزامم در مقام امتثال، با قطع نظر از عدم قدرت مكلف، هيچ قصورى در دليل تكليف نيست و تنها مانع عجز مكلف است، اما در موارد تزامم در مقام جعل، با قطع نظر از عجز مكلف هم، دليل يك تكليف از شمول مورد قاصر است مثلاً در محل بحث ما با قطع نظر از عجز مكلف، دليل وجوب معالجه از شمول فرض حرج يا اضطرار قاصر بود (چون محكوم ادله نفى حرج و حليت محرمات در ظرف اضطرار است) و با نفى تكليف بر اساس دليل لاحرج يا اضطرار، وجود ملاك در معالجه بيمار، كاشف ندارد تا بر اساس آن مورد از موارد تزامم مصطلح باشد (كه مقوم آن، وجود ملاك هر دو تكليف است)

پس اگر معالجه موجب حرج براى پزشك است، تكليف وجوب معالجه از او ساقط است، اما آيا تصدى معالجه براى او جايز است؟ چنانچه تصدى معالجه باعث وقوع پزشك در ضرر حرام باشد (مثل القاي نفس در هلاكت يا جنايت بر نفس و ...)، تصدى معالجه بر پزشك حرام است چون فرض اين است كه بر اساس دليل نفى حرج يا اضطرار، وجوب معالجه در اين فرض منتفى است و در اين صورت وجوب حفظ نفس و حرمت القاي نفس در هلاكت بدون مزاحم و معارض باقى است و مانعى ندارد و اگر معالجه مستلزم وقوع در ضرر حرام باشد، تصدى معالجه حرام خواهد بود و مانعى از شمول آن در دليل حرمت القاي نفس در هلاكت وجود ندارد اما اگر تصدى معالجه باعث وقوع پزشك در ضرر حرام نباشد، اگر چه دليل نفى حرج يا اضطرار وجوب معالجه را نفى مي‌كند اما بر حرمت تصدى معالجه هم دليلى نداريم و لذا تصدى معالجه جايز است.

خلاصه اينكه در جايي كه تصدى معالجه موجب القاي نفس پزشك در ضرر محرم است، تصدى معالجه حرام است اما اگر تصدى معالجه موجب القاي نفس پزشك در ضرر محرم نيست اما موجب اضطرار و حرج و مشقت است، در اين صورت تصدى معالجه حرام نيست اما واجب هم نيست.

نتیجه اینکه اگر تصدی معالجه موجب القای نفس پزشک در ضرر محرم است و در نتیجه تصدی معالجه حرام باشد، کسی از جمله حکومت و ... نمی‌تواند پزشک یا پرستار را به تصدی معالجه مجبور کند حتی اگر تعهد و قرارداد داشته باشد و این از فروع قاعده «لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق» است اما اگر تصدی معالجه موجب القای پزشک در ضرر محرم نباشد اما موجب حرج باشد که تصدی معالجه جایز است (نه واجب است و نه حرام)، چنانچه پزشک قرارداد و تعهدی دارد، اجبار او به معالجه بر اساس قرارداد جایز است چرا که ادله نفی حرج حاکم بر قرارداد و تعهد شخصی نیست (چون این حرج از طرف خود او است نه شارع) و حتی اگر در دلیل نفی حرج هم مبنای شیخ را بپذیریم، با وجود اقدام شخص بر حرج و ضرر، دلیل نفی حرج و نفی ضرر موضوع نخواهد داشت. بلکه در این صورت (جایی که تصدی معالجه حرام نیست بلکه جایز است) حتی اگر قرارداد و تعهد شخصی هم نباشد، حاکم جامعه اسلامی بر اساس مصلحت می‌تواند پزشک یا پرستار را اجبار کند و این از موارد قاعده ولایت فقیه در منطقة الفراغ است و ادله لاجرج در این مورد حکومت ندارند چون منطقة الفراغ یعنی جایی که فعل با قطع نظر از ولایت فقیه، واجب یا حرام نیست که مفروض بحث ما هم همین طور است و تصدی معالجه اگر چه حرجی است اما حرام نیست و دلیل نفی حرج، اثبات حرمت نمی‌کند در نتیجه ولایت فقیه در آن نافذ است.

مساله دیگر این است که در جایی که بیمار مضطر باشد که درمان بر پزشک جایز یا واجب باشد، بین جنس موافق و مخالف تفاوتی نیست. یعنی هر چند پزشک مضطر نیست و فقط بیمار مضطر است که قبلاً مفصل در مورد آن صحبت کرده‌ایم و گفتیم جواز معالجه برای پزشک در این فرض به خاطر ادله اضطرار نیست (چون پزشک مضطر نیست و بر اساس دلالت اقتضاء هم نمی‌توان آن را شامل دانست) همان طور که به دلیل وجوب اغاثه مضطر هم نیست (چون شمول آن نسبت به این فرض هم بر اساس اطلاق است که نمی‌تواند مقابل دلیل حرمت قرار بگیرد) بلکه به خاطر روایت خاص و دلیل نفی ضرر، معالجه برای پزشک جایز است.

در جلسه قبل اشاره کردیم که در فرض اضطرار و انحصار معالجه به محرمات، تدای به حرام اشکالی ندارد و هر جا تدای به حرام جایز باشد، واجب هم خواهد بود. گفتیم این جا هم از موارد تراحم نیست چون دلیل حلیت محرمات برای مضطر، بر ادله حرمت حاکم است و لذا دلیل حرام از شمول این مورد قاصر است. کسی که برای درمان بیماری به شرب خمر یا اکل میتة مضطر است، اصلاً شرب خمر یا اکل میتة برای او حرام نیست نه اینکه حرام است

اما بین حرمت آن و وجوب درمان یا وجوب حفظ نفس یا حرمت القای نفس در هلاکت یا حرمت جنایت بر نفس یا حرمت ایراد ضرر، تزامم باشد و اگر حرمت مرتفع است، وجوب معالجه و درمان یا وجوب حفظ نفس و ... مانعی ندارد لذا درمان به آن حرام، واجب هم خواهد بود.

در این فرض گفتیم ممکن است برخی بر اساس روایاتی که مفاد آنها عدم شفاء در محرمات است، به عدم جواز مداوی به محرمات معتقد شوند.

این مساله در حقیقت به سه شبهه قابل تبیین است:

اول: قاعده اضطرار عام و قابل تخصیص است و این قاعده به روایاتی که مفاد آنها عدم شفاء و دواء در محرمات است تخصیص خورده است همان طور که در موارد قتل تخصیص خورده است در نتیجه مداوی به محرمات حتی در فرض اضطرار هم جایز نیست.

جواب این شبهه این است که دلالت روایات عدم جواز مداوی به محرمات بر عدم جواز در فرض اضطرار، بر اساس اطلاق است و در خصوص فرض اضطرار وارد نشده‌اند، پس نسبت بین آنها و ادله قاعده اضطرار اگر چه عموم و خصوص من وجه است اما ادله قاعده اضطرار بر ادله حرمت مداوی به محرمات، حاکم است به همان بیانی که بر سایر ادله محرمات (در غیر فرض درمان) حاکم است و دلیل حلیت محرمات در فرض اضطرار بر ادله محرمات نظارت دارد و عکس آن نیست.